

مسأله هویت متکثر و مبارزه علیه طالبان رنگین دادفر سپینتا

ایا حروف الفبا!

من از شما نه «زرپیلوار» می‌خواهم
من از شما دو هجا، چار حرف «میهن» را
چه غمگانه، چه نومیدوار می‌خواهم
باختری

گفتمان تنوع و همگرایی اجتماعی، یک گفتمان جهان‌شمول است که در مواردی به دور از بافتار جوامع مورد نظر مطرح می‌شود. آنچه در اولویت کشورهای صنعتی متاخر و دموکراسی‌های پیش‌رفته قرار دارد، اغلب با اولویت‌های جوامع ما هم‌پوشانی ندارد. سیر تطور این گفتمان ریشه در جنبش‌های شهروندی و عدالت‌خواهی رنگین پوستان ایالات متحده دارد.

این گفتمان پسان‌ها از داعیه برابری شهروندی، سوای تعلقات نژادی و دینی، به حوزه‌های دیگری مانند برابری جنسیتی، بدون در نظر داشت گرایش‌ها و تعلقات جنسیتی و برابری و ادغام انسان‌های دارای معلولیت جسمانی و روحی، در جوامع مورد نظر، تسری یافت. ارتقای این معضله‌ها به موضوعات اصلی دموکراسی‌های پیش‌رفته امروز موجب ارتقای پارادایم (Woke) به موضوع اصلی جنبش‌های ترقی‌خواه در باختر زمین شده است.

کار بجایی رسیده است که حتا در روزگار خونین‌ترین جنگ‌ها و کشتارهای جمعی نیز که شمشیرهای اتمی برگردن انسانیت معاصر نهاده شده و بربریت انسان‌ستیز مانند نظام طالبان به سالون‌های دیپلماتیک راه یافته است، این اولویت‌بندی اشتباه‌آمیز، بی‌آن‌که بتوان حقانیت محتوایی آن را انکار کرد، مایه دل‌مشغولی اصلی در برخی از حلق‌های «جنوب جهانی» شده است.

بنیادگرایی هویت محور

گاهی در جامعه مانند ما، مبارزه برای این که انسان ها، چه مرد و چه زن، محض به دلیل انسان بودن باید دارای حقوق و آزادی های برابر باشند و هویت های متنوع خود را در چارچوب یک سامانه اجتماعی و سیاسی، بر بنیاد یک قرارداد اجتماعی نوین سازماندهی کنند به فراموشی سپرده می شود.

بنیادگرایی هویت گرا و بدوی چنان در میان برخی از جوانان کشور ما ریشه دار شده است که ناخواسته خویشتن خویش را در معرض سقوط به مغاک تیره نژادپرستی و «دیگرستیزی» قرار می دهند.

و از یاد برده می شود که هویت کلان ما به مثابه انسان نفی شده است و ما قربانی چنان حاکمیت بدوی شده ایم که زنان افغانستان را انسان نمی پندارد و در تفکر، کنش و قوانین خود آن ها را تا مرزهای هیچ و پوچ و ابزار جنسیتی فرومی کاود. ما مردم افغانستان نیاز به یک مانفیسست مبارزه جویانه دموکراتیک داریم که هنجارگرایانه و در عین زمان برخاسته از واقعیت های موجود در کشور ما باشد.

پرسش اصلی این است که چگونه می توانیم مردم خود را که دارای هویت های متنوع اند، در یک نظام اجتماعی عادلانه که در آن انسان افغانستان از رعیت به شهروند ارتقا یابد و اراده آزاد مردم در یک فرایند و در یک سامانه سیاسی اجتماعی دموکراتیک تطور و تبیین یابد، سازماندهی کنیم.

بدون شک افغانستان کشوری کثیر القومی است؛ کشوری که مردم آن به زبان ها و گویش های گوناگون سخن می گویند و خود را به تبار های گوناگون متعلق می انگارند. زبان های فارسی، پشتو، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشهیی و برخی زبان های دیگر محلی، در سرزمین ما گویش گرانی دارند.

زبان فارسی چه در حاکمیت نزدیک به هزار ساله تورانی ها و چه از قرن هژدهم به این سو، علی رغم تلاش های معطوف به حذف این زبان در قرن بیستم و امروز، زبان دیوان سالاری و زبان بین القومی بوده است. دوران حکمداران ترک تبار در واقعیت روزگار شگوفایی و گسترش فرهنگ و تمدن آفرینی به کمک این زبان در گستره کلان حاکمیت آن ها بوده است که میراث آن در حوزه تمدنی ما به خوبی نمودار است.

واقعیت دردناک امروز این است که در کشور ما یک گسست تمدنی به وقوع پیوسته است. تلاش سهمگین و دردناکی برای ژرفایش این گسست و پیوند زدن مردم افغانستان به بدویت، با احیای پر قدرت ته مانده هایی ضد تمدن معاصر انسانی، صورت می گیرد.

این تقابل میان امروزی بودن و جان کندن در مغاک تیره بدویت از دهه های نخستین سده گذشته همواره حضور داشته و اما سیاست رجعت به گذشته این بار بسیار گسترده، جریان ترقی خواهی و تمدن طلبی را تهدید می کند.

شکست پروژه هويت ملی

با کسب استقلال خارجی افغانستان در سال ۱۹۱۹ و رقم خوردن جریان تجددگرایی در کشور ما بود که فکر ایجاد ملت افغانستان به معنای معاصر آن رقم خورد؛ تلاش صورت گرفت تا مردم بر بنیاد قانون اساسی از رعیت به شهروند ارتقا یابند. این تلاش شکوهمند تجددگرایی بیشتر از آرزوی رمانتیک و عشق ملت‌هت شاه امان‌الله و همراهانش به ترقی و پیشرفت ناشی می‌شد.

طبیعی است که ارتقای رعیت به شهروند یک فرایند زمان‌گیر است که ایجاب به قوام‌رسیدن و گسترش فرهنگ، دانش، تبادللات اقتصادی گسترده در سطح کشور را می‌کند. اما ترقی‌خواهان ما در آن روزگار، در پی آن بودند تا ملت را در کشوری فاقد بورژوازی و طبقات میانه در غیاب پیوندهای مستحکم جمعی و فراقومی ایجاد کنند.

ایده «یک ملت»، «یک قوم دولت‌بردار» و «یک زبان ملی»، بیشتر از مباحث آغازین مفهوم ملت مدرن و فرایند تحول امپراتوری‌های اروپایی به دولت‌های ملی و فروپاشی اشرافیت فیودالی و حاکمیت کلیساها بر انسان شهروند در این قاره بود. در واقعیت این تحول‌های عظیم اجتماعی و سیاسی در اروپا و امریکا تحقق یک انقلاب بزرگ و یک نقطه عطف تاریخی بود. این ایده‌ها از اروپا، به ویژه فرانسه، به کشورهای ما نیز رخنه کردند. در برخی از جای‌ها، مانند ترکیه، حتا اصطلاح «غربی‌شدن» به یکی از بنیادهای ترقی‌خواهی تبدیل شد.

«ترک‌های جوان»، باورهای «ژاکوبنی» را از فرانسه گرفتند و این باورها از طریق روشنگر نام‌دار محمود طرزی به کشور ما هم راه یافتند. ایده یک ملت، یک قوم و یک زبان در سرزمین ما نیز مطرح شد. طرح و اجرایی‌سازی چنین فکری طبیعی است که بیشتر در برابر و تقابل با باور امت‌گرایی انترناسیونالیستی و برای ایجاد دولت ملی مدرن ارایه شده بود.

اما اجرایی‌سازی آن بنا بر باور آن زمان ایجاب می‌کرد تا هویت‌های قومی و فرهنگی متکثر افغانستان در هویت «افغان» حل شوند. به سخن جامعه‌شناسان در این‌جای طرح انحلال هویت‌های دیگر به سود ایجاد ملت تک‌قومی مد نظر بود. فکر یک ملت، یک زبان و یک قوم، در فراز و فرودهایی در افغانستان قرار بود با پشتوانه زور و خشونت حکومتی پیاده شود.

در قانون اساسی ۱۳۴۳ کشور ما چنین آمده بود: «ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فرد از افراد مذکور کلمه افغان اطلاق می‌شود.» به گمان من اگر این تعریف و یا برداشت و تعبیر از آن، با اصول شهروندی هم‌آهنگ می‌بود، اشکال نداشت. و یا اگر مانند تجربه فرانسه که تعبیر «فرانسوی‌بودن» را از محتوای نژادی تهی کرده اند، مطرح می‌شد و چنین بیان می‌شد، هرکسی که ارزش‌های قانون اساسی را بپذیرد و مطابق به قانون اهل افغانستان باشد، شهروند افغانستان است، امروز کمتر مشکل می‌داشتیم.

با اندوه که واژه «افغان» امروز در بین قشر تحصیل کرده کشور ما چه بر یک قوم اطلاق شود و چه نشود بسیار بحث برانگیز شده است. تعبیر از آن هم از جانب موافقان و هم از جانب مخالفان تعبیری نژادی و تباری است.

در قانون اساسی ۲۰۰۴ افغانستان با در نظر داشت توازن قدرتی که در دوران جنگ ضد شوروی به میان آمده بود، کثرت قومی افغانستان به رسمیت شناخته شد. اما در همین قانون در جای دیگری مجدداً بر هويت همه باشندگان افغانستان به مثابه «افغان» تاکید شد.

تفکیک انسان‌ها به کتگوری‌های نژادی، بیشتر از یک فرضیه اجتماعی و سیاسی ناشی می‌شود و عینیت علمی ندارد. با این هم نمی‌شود که گروه‌های انسانی که خود را افغان نمی‌پندارند با توسل به ماده‌های قانون و زور دولتی به «افغان» تبدیل کرد. می‌خواهم تاکید بکنم که در تجربه کشور ما کار برد واژه افغان در باور و کنش سیاسی نخبگان ما از درون‌مایه شهروندی تهی است و به همین دلیل هم مشکل‌ساز شده است.

سیاست یک زبانه‌سازی افغانستان هم به موفقیت نینجامید و بر عکس موجب رشد فارسی‌ستیزی از یک سو و پشتوستیزی از جانب دیگر شد. هر دو زبان رسمی ما سخت آسیب دیدند. و مساله تنوع زبانی و قومی ما به مثابه گنجینه از تاریخ و تمدن مشترک مورد توجه قرار نگرفت.

تقویت پیوستگی مردم ساکن یک کشور با هويت‌های قومی و فرهنگی متنوع، درست است که کار آسانی نیست و باور به قوم و زبان خودی بسیار مقاوم و سخت‌سر است، اما محو هويت قومی و زبانی انبوهان مردم در این دوران ناممکن است. این امر نه تنها ناممکن است بلکه مطلقاً نامطلوب هم است.

گفتمان ملت چند زبانه ما در عین زمان، گفتمان یک کشور چند قومی است. به سخن دیگر حلقه اصلی بحث این جا است که چگونه می‌توان همه‌شمول بودن و در عین زمان وحدت مردم کشور ما را با در نظر داشت هويت‌های متنوع سازمان‌دهی کرد. با وجود کثرت هويتي مبتنی بر فرهنگ و قوم، یک دست‌کردن و تک‌هويت‌سازی در جوامع متکثر که موضوع هويت‌های تباری سخت سیاسی و ایدیولوژیزه شده اند، تصور ناشدنی است.

نیاز به سیاست تنوع محور

از این‌رو به تنوع هويتي نباید به مثابه مشکل برخورد کرد و گمان کرد بلدوزروار می‌توان آن را یک‌دست، صاف و هموار کرد. تنوع در این زمانه مایه ثروت و زیبایی لایزال مردم‌ها است. تنوع مردمی به تنوع و زیبایی ناکرآمد گل‌های یک باغ می‌ماند که باید از آن پاسداری کرد. حلقه اصلی وصل و پیوند ملت‌های با کثرت قومی و فرهنگی را باید از برداشتهای کهنه‌شده و پندارهای غیرواقعی مانند، یک قوم، یک زبان و یک ملت نجات داد.

ما مردم افغانستان به یک قرارداد جدید حقوقی و سیاسی اجتماعی نیاز داریم. بر بنیاد چنین قراردادی همه باشندگان افغانستان که ارزش‌های قانون اساسی دموکراتیک افغانستان آینده را بپذیرند، با حفظ هویت‌های قومی و تباری خود، شهروندان جمهوری افغانستان تلقی خواهند شد. این آرمان شاید برای بسیاری رویایی باشد که چنین هم هست، اما رویای دل‌انگیزی است که تحقق آن ممکن است.

در حالی که افسانه تحقق افغانستان تک قومی و تک‌زبانی ممکن نیست، بافت‌های جامعه ما چنان در هم تنیده است و مردم افغانستان چنان در روزهای امید و ناامیدی شریک اندوهان همدیگر بوده اند که ما یا با هم، متحد و یک پارچه راز بقا و تحقق عدالت در کشور خود را جستجو می‌کنیم و یا هم مبتلا به سرنوشتی غم‌انگیزتر و اندوهبارتر از امروز خواهیم شد.

هویت‌های متنوع مردم ما می‌توانند در هویت ملت جمهوری افغانستان به گونه دموکراتیک، برادرانه و خواهرانه حفظ شوند. این دیالکتیک ساختاری ملت‌های معاصر است که در چارچوب یک ملت حقوقی و سیاسی معنا و تبیین می‌یابد.

کشور این ملت خانه مشترک مردم افغانستان کنونی است که از بلندهای بدخشان تا دشت‌های تفت‌زده بکوا و از تورخم و چمن تا اسلام‌قلعه و سیستان گسترده و پیوسته خواهد بود. چنین امری اتفاق نخواهد افتاد مگر این‌که با تمرکززدایی به مردم خود مطابق با ایجابات جغرافیایی و مردمی حق و آزادی خودگردانی محلی در چارچوب افغانستان واحد و تجزیه‌ناپذیر قایل شویم.

بحران حاکمیت طالبان در عین زمان بحران روایت و برداشت متناقض از ملت در روزگار کنونی است. طالبان از از یک سو خود را جریان «امت‌گرا» که دارای مطالبات جهانی است، می‌انگارند و از سوی دیگر تلاش می‌کنند تا هویت‌های متنوع باشندگان افغانستان را در یک هویت قومی منحل کنند. چنین تناقضی را صرفاً می‌توان با نفی قاطع این روایت از بیخ و بن برطرف کرد. امت را در قوم منحل کردن مانند جای‌کردن بحری در کوزه است.

توسل به توهم برای رسیدن به صلح و ثبات، کاری است که از سالیانی بدین سو، بنام «صلح‌پذیری» و «تمدن‌پذیری» طالبان مطرح می‌شود. برخی‌ها از ترس مرگ احتمالی می‌خواهند ما را به خودکشی جمعی وادارند.

تنها با اتحاد نیروهای جانب‌دار دموکراسی و پناه‌جستن به نیروی لایزال مردم ما است که می‌توانیم مبارزات متنوع را در یک روند طولانی به پیروزی برسانیم. مبارزه مدنی، صلح‌آمیز در برون از کشور باید مکمل مبارزات جان‌بازانه زنان و مردان در درون کشور باشد. پیکارگاه اصلی و فیصله‌کن افغانستان است و تنها در این سرزمین مقدس است که می‌توان فردای بهتری را رقم زد.

درباره نویسنده

رنگین دادفر سپنتا وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی پیشین جمهوری اسلامی افغانستان است. او استاد علوم سیاسی در دانشگاه فنی راینیش-وستفلیشه آخن و به مدتی کوتاه استاد علوم سیاسی دانشگاه کابل نیز بود.

درباره این سلسله

سلسله مقالات کثرت گرایی و سیاست تنوع در پی درک و ارایه فهم دقیق از چگونگی حکمرانی تفاوت ها، به رسمیت شناختن متقابل و همزیستی مسالمت آمیز در جوامع متکثر امروزی است. با بازتاب آرا و دیدگاه های دانشمندان، متفکران و فعالان اجتماعی در چارچوب تحلیل نظام مند و عمیق، این سلسله مقالات مسیر را برای تحقیق و گفت و گوی عمیق به سوی جامعه آزاد و کثرت گرا باز می کند.

مجله ایده ها

ایده ها یک مجله، پادکست و اجتماع روشنفکری در راستا تولید فکر آزاد برای جامعه آزاد است. ایده ها ابتدا به عنوان پادکست انگلیسی در سال ۱۴۰۱ راه اندازی شد و بعداً به یک مجله آنلاین دو زبانه انگلیسی و فارسی گسترش یافت. ما در پادکست گفتگو می کنیم و در مجله ایده ها را می نگاریم و در نهایت به صورت یک اجتماع روشنفکری آزاداندیشان برای یک جامعه آزاد تلاش می کنیم. ایده ها فضاییست برای همبستگی و همیاری کسانی که برای کثرت گرایی، دموکراسی و آزادی ارزش قائل هستند.

حق طبع و نشر به مجله ایده ها محفوظ است

آبان ۱۴۰۳

www.negotatingideas.com/farsi/